

گفت و گو

بایدها و نبایدها در آموزش تاریخ

در گفت و گو با

دکتر داود اصفهانیان

به کوشش: دکتر جواد عباسی و جمشید نوروزی

دکتر داود اصفهانیان به سال ۱۳۲۱ ش در تبریز به دنیا آمد. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در دبستان پرورش و دبیرستان فردوسی واقع در زادگاهش به پایان رساند و در سال ۱۳۴۰ ش موفق به اخذ دیپلم طبیعی شد.



تاریخ سید
(۱۷۸۹ - ۱۹۴۰)

تالیف:
دکتر داود اصفهانیان
استادیار دانشگاه اسماعیل

ناشر: انتشارات مشعل

۳. سیری در تاریخ فرهنگ ایران (تألیف به اتفاق همکاران) - اصفهان، ثقفی، ۱۳۵۳ ش

۴. تاریخ دولت خوارزمشاهیان (ترجمه)، تهران، گستره، ۱۳۶۷ ش

۵. تحولات اروپا در عصر رنسانس (تألیف)، تبریز، دانشگاه تبریز، ۱۳۶۷ ش

علاوه بر این‌ها، مقالاتی هم در زمینه تاریخ، فرهنگ و هنر در مجلات داخلی مثل:

بررسی‌های تاریخی، وحید، هنر و مردم، آینده، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز و نشریات خارجی مثل: *Journal of Persian studies, Islam and the modern age*

به چاپ رسانده است.

فعالیت‌های آموزشی و پژوهشی نامبرده عمدتاً حول این موضوعات بوده است: تاریخ

اروپا در قرون وسطی، عصر رنسانس، انقلاب کبیر فرانسه، تحولات اروپا در قرون

۱۹ و ۲۰، تاریخ ایران در دوره مغول و ایلخانان.

آنچه در پی می‌آید حاصل گفت و گویی است که در تابستان ۱۳۸۰ ش با ایشان انجام شده است.

۱۳۵۴ ش، ضمن شرکت در کنفرانس سالانه اتحادیه خاورشناسان آمریکای شمالی (MESA) در آمریکا، به عضویت این

مجمع علمی پذیرفته شد. در سال ۱۳۵۶ ش به مرتبه دانشیاری ارتقا یافت و در سال

۱۳۶۶ ش از دانشگاه اصفهان به دانشگاه تبریز منتقل شد. در سال ۱۳۶۶ ش ضمن

شرکت در پنجمین کنگره بین‌المللی مغول‌شناسان (IAMS)، دز اولان باتور

مغولستان، به عضویت آکادمی علوم جمهوری مغولستان درآمد. در سال ۱۳۷۳ ش

در هفتمین کنگره بین‌المللی مغول‌شناسان در دهلی شرکت داشت.

دکتر داود اصفهانیان در حال حاضر با رتبه استادی، به تدریس در گروه تاریخ دانشکده

علوم انسانی و اجتماعی دانشگاه تبریز اشتغال دارد. ایشان علاوه بر فعالیت‌های آموزشی،

به تألیف و ترجمه کتاب‌های زیر نیز همت گمارده است:

۱. کروئولوژی مختصر جهان اسلام (ترجمه)، اصفهان، ثقفی، ۱۳۵۰ ش

۲. تاریخ سیاسی عمومی (۱۹۴۰ - ۱۷۸۹ م) (تألیف)، اصفهان، مشعل، ۱۳۵۱ ش

سپس در رشته «تاریخ و جغرافیا»ی دانشگاه تبریز ادامه تحصیل داد و در سال ۱۳۴۳ ش لیسانس گرفت و آن‌گاه برای طی دوران

تحصیلات تکمیلی در رشته تاریخ، راهی ترکیه شد. مقطع کارشناسی ارشد را در سال

۱۳۴۵ ش در دانشکده «زبان، تاریخ و جغرافیا»ی دانشگاه آنکارا به پایان برد. موضوع

پایان‌نامه او، «تأثیر استقلال ایالات متحده آمریکا در جریان‌ات هم عصر اروپا» بود. دوره

دکترارانی نیز در همان مؤسسه در سال ۱۳۴۷ ش گذراند. موضوع رساله ایشان «ایران در جنگ جهانی اول (۱۹۱۸ - ۱۹۱۴ م)» بود.

دکتر اصفهانیان بعد از اخذ دکترا به ایران بازگشت و در گروه «تاریخ و ایران‌شناسی» دانشگاه اصفهان، از سال ۱۳۴۷ ش با رتبه

استادیاری، مشغول تدریس شد. دوران خدمت وظیفه عمومی را در سال‌های ۱۳۴۹ و

۱۳۵۰ ش، ضمن تدریس در دانشگاه اصفهان طی کرد و در سال ۱۳۵۱ ش یک دوره

آموزشی شش ماهه را در دانشگاه کمبریج انگلستان گذراند. در سال‌های ۱۳۵۴ و

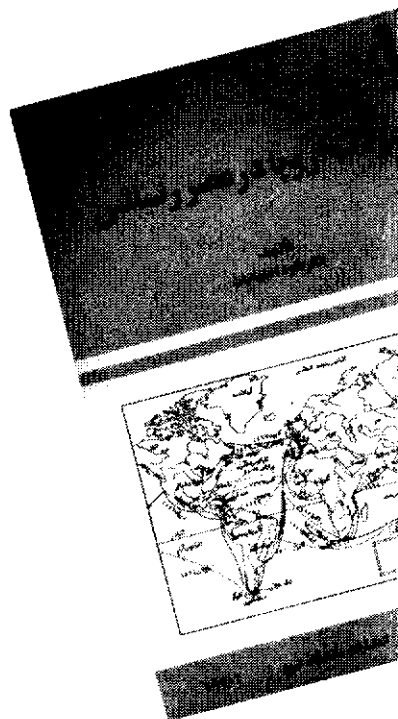
۱۳۵۵ ش، با استفاده از فرصت مطالعاتی یکسال در دانشگاه تورنتو واقع در کانادا به

مطالعه، تحقیق و تدریس پرداخت. در سال



کروئولوژی مختصر جهان اسلام

تو جهل‌جوئی از: داود اصفهانیان دکتر در تاریخ



● آقای دکتر با توجه به اینکه شما تبریزی هستید لطفاً در ابتدا در مورد منشأ فامیلی تان یعنی اصفهانیان صحبت کنید تا بعد وارد بحثهای تخصصی تر شویم.

● من در واقع تبریزی هستم؛ یعنی در تبریز متولد شدم. پدر بزرگ من تاجر بود و با اصفهان تجارت داشت و پدرش نیز ظاهراً از اصفهان آمده بودند؛ بنابراین وجه تسمیه اصفهانیان از این بابت است. در تبریز به غیر از فامیل اصفهانیان، فامیل یزدی و کرمانی هم داریم و تاریخیچه این وجه تسمیه ها هم این است که بعد از قرارداد ترکمانچای، عده ای از ترکان تبریز که با روسها همکاری کرده بودند، مجبور به مهاجرت به قفقاز شدند. این زمان، بازار تبریز نبض اقتصاد ایران بود و حتی وضع بازار دارالسلطنه تهران را هم تعیین می کرد. امین التاجر همیشه تبریزی بود و تجارت ایران به وسیله بازار تبریز کنترل می شد. به هر حال، بعد از جنگ های ایران و روس، عباس میرزا چون علاقه داشت ولیعهدشین (تبریز) را تقویت کند، اعلام کرد از شهرهایی مثل اصفهان، یزد، کرمان اگر تاجری بخواهد بیاید تبریز، خانه و تجارتخانه در اختیارش قرار می گیرد. به این ترتیب بود که تعدادی از بازرگانان اصفهان و یزد و کرمان به تبریز مهاجرت کردند. از این زمان پدر پدر بزرگم و خانواده اش به تبریز آمدند. من پدر بزرگم را ندیدم؛ اما از پدرم شنیدم که پدر بزرگم لهجه اصفهانی نداشته است و کاملاً ترک تبریزی صحبت می کرده حتی خانواده اش هم، یعنی خواهران و برادرانش هم تبریز بوده اند، اما پدرم می گفت پدر اینها در اصفهان به دنیا آمده و اصفهانی بوده است؛ البته مادر پدر بزرگم تبریزی بوده است. منشأ بعضی فامیلی های الان بازار، سروکار داشتن آنان با مراکز بازرگانی داخل و خارج کشور است. مثلاً خانواده نمسه چی داریم (نمسه به تیریش گفته می شد). چون با وین دادوستد داشتند، فامیلی شان شده است؛ نمسه چی؛ یا مسکوچی و استانبولچی داریم. اینها همه دارای پسوند ترکی (چی) هستند و می رساند که از نظر رشته بازرگانی اینها با هر کجا ارتباط داشتند، آن را به عنوان نام فامیل می گرفتند. به هر حال، من، هم از نظر اصفهانی بودن نیایم به اصفهان بستگی دارم و همه از نظر رشته کاری پدر بزرگم.

● بسیار متشکریم، جالب بود. با توجه به مخاطبان مجله رشد تاریخ، که معلمان و دانشجویان رشته تاریخ هستند، اجازه دهید بحث را از دوران دانش آموزی خودتان شروع کنیم. بفرمایید در آن زمان وضع درس تاریخ، معلم و کتاب چگونه بود؟

○ دبیرستان را می توانم به خاطر بیاورم. تدریس درسهای مثل تاریخ یا جغرافیا در مقطعی که من درس می خواندم، مورد توجه و عنایت نبود. خوب یادم هست که در دوره متوسطه، دو دبیر تاریخ داشتیم که لیسانس دانشسرای عالی بودند و می شود گفت که بی علاقه ترین دبیرها، همین دو نفر بودند. کاری به این که مخاطب جذب صحبتهایشان می شود یا نه، نداشتند، می آمدند درسشان را می دادند و می رفتند. این را بعدها متوجه شدم، یعنی وقتی خودم مجبور به

درس دادن شدم، که این خودش برای من آینه عبرت بود. به همین دلیل در تدریس، همیشه چشمم به صورت کسانی است که در کلاس نشسته اند و همیشه متوجه کلاس هستم. به محض این که متوجه شدم بچه های کلاس حوصله شنیدن حرفهای من را ندارند، آن را تعطیل می کنم. متأسفانه در آن دوره، تاریخ جدی تلقی نمی شد و شاگردان کم استعداد را به این رشته هدایت می کردند. به این دلیل ما از نظر کیفیت تحصیل کردگان تاریخ مشکلات داریم.

● آقای دکتر، در دوران لیسانس که در تبریز بودید، استادان شما چه کسانی بودند؟

○ استادانی که تشریف داشتند، مرحوم دکتر خانابا بیانی، آقای دکتر احمد تاجبخش، مرحوم دکتر سجادیه و آقای دکتر منوچهر مرتضوی بودند.

● جناب استاد مقطعی که شما در دانشگاه تبریز درس خواندید، لیسانس تاریخ و جغرافیا با هم بود، لطفاً در خصوص چگونگی این توفیق مطالبی بفرمایید.

○ بله تاریخ و جغرافیا با هم بودند. در آن زمان، جغرافیا خیلی محدود و تقریباً شامل سه چهار درس عمومی مثل جغرافیای سیاسی، جغرافیای ایران و جغرافیای اقتصادی بود. یک جغرافیای طبیعی هم داشتیم که ۸ واحد بود و جغرافیای ژاک درمگان را تدریس می کردند. تعداد واحدهای درسی تاریخ و جغرافیا تعادل نداشت؛ چون درسهای تاریخ قابل توجه تر بود. بنابراین نقل و سنگینی کار این رشته متوجه دروس تاریخ می شد. در کنار آن، جغرافیا هم می خواندیم. دانشگاه تبریز از سال ۱۳۴۲ برای رشته تاریخ محض به طور مستقل دانشجو گرفت. جغرافیا هم یک رشته مستقل شد. دوره لیسانس تاریخ و جغرافیا سه سال بود. یک شهادتنامه هم به نام علوم تربیتی می دادند. از جمله واحدهای این رشته دوازده واحد روانشناسی، جامعه شناسی و تربیتی بود که اگر آن را می گذراندید و یک شهادتنامه می دادید، در واقع، سه تا لیسانس را می شد در آن واحد گرفت؛ یعنی تاریخ، جغرافیا و علوم تربیتی. علتش هم این بود که این رشته ها محدود بودند. درسها محدود، کوتاه و سالانه بودند؛ یعنی از ۱۵ مهر می رفتیم سر کلاس و آخر خردادماه کلاسها تمام می شد و این مدت آن قدر طولانی بود که بعضاً استاد یادش می رفت که اول سال چه مطالبی گفته است. در این شرایط، کارایی و موفقیت فقط به ابتکار شخصی بستگی داشت. الان وضع رشته ها خیلی عوض شده است؛ برای مثال، آن زمان معلومات جغرافیای طبیعی در حد کتاب ژاک درمگان بود. حالا علم جغرافیا می رود که در حد یک دانشکده جغرافیا باشد.

● با توجه به اینکه برخی از تحصیل کردگان ادبیات به تحقیق و پژوهش در تاریخ رو آورده اند، به نظر شما چه ارتباطی میان تاریخ و ادبیات وجود دارد؟

○ اینجا مطلب حساسی وجود دارد و آن این که اکثر علاقه مندان تاریخ کسانی بودند که ذوق ادبی داشتند؛ یعنی در واقع می شود گفت که

واقعیت، اصلاً ضرورت ارتباط اهل تاریخ (دانشجوی تاریخ) با این مقوله‌ها تا چه اندازه است؟

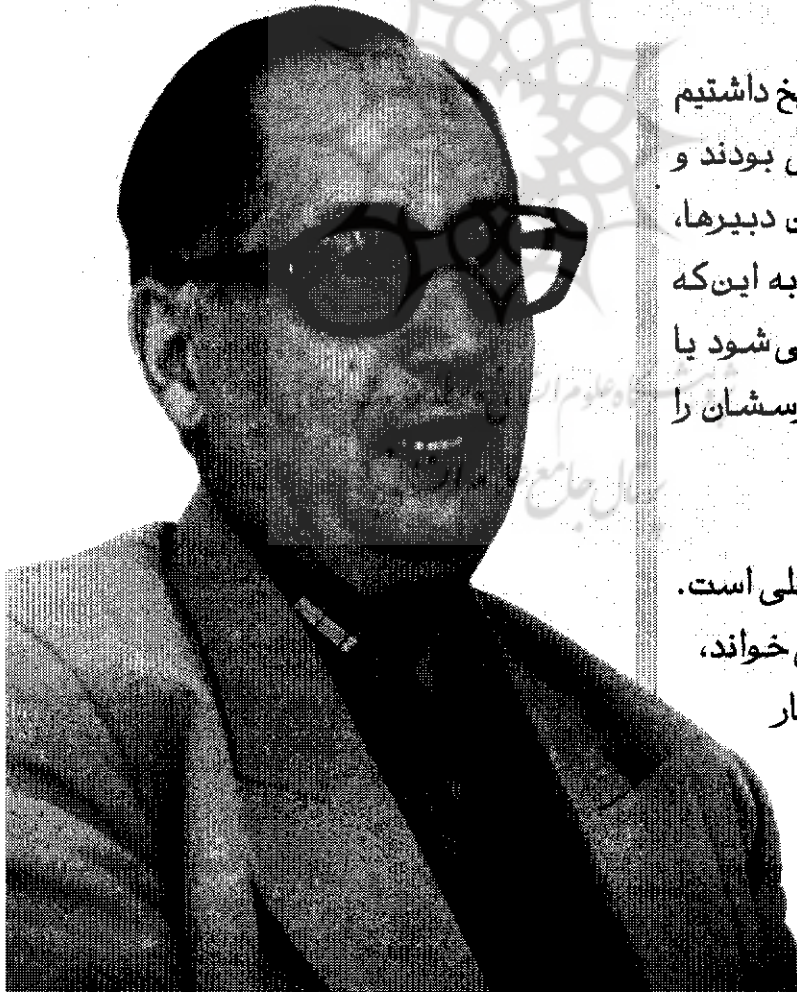
○ ادبیات، جغرافیا، جامعه‌شناسی و حتی اقتصاد، همه ابزار کار مورخ است؛ ولی در مرحله تحقیق و پژوهش. در مرحله آموزش، تاریخ خودش شخصیت پیدا کرده است و ضوابطی دارد و در آن چهارچوب حرکت می‌کند: در این جا، تاریخ بخشی از ادبیات نیست.

● با توجه به این که بخشی از تحصیلات شما در ترکیه بوده است لطفاً بفرمائید وضعیت مطالعات تاریخی و رشته تاریخ در ترکیه، در مقایسه با ایران چگونه بود؟

○ سال ۱۳۴۴ ش که برای ادامه تحصیل به دانشگاه آنکارا رفتم، وضع آموزش تاریخ آنها نسبت به ما پیشرفته تر بود. علت این امر هم این بود که در خلال جنگ جهانی دوم دانشگاه‌های آلمان، استادان یهودی را بیرون کردند. تعدادی از اینها به ترکیه آمدند و جذب دانشگاه‌های استانبول و آنکارا شدند. این استادان تجربه دانشگاهی ذی‌قیمتی داشتند. همانها در فاصله جنگ و یک مدت زمانی بعد از آن، استادانی را تربیت کردند که بعدها جای این استادان آلمانی را گرفتند؛ یعنی سنگ اول را اصولی بنا گذاشتند. در سال ۱۳۴۴ بخش تاریخ دانشگاه آنکارا، مقاطع مختلف

تاریخ را جزو ادبیات می‌دانستند. برای همین خواندن مثلاً جهانگشای جوینی برایشان نه از جنبه ادبی، بلکه بیشتر از نظر متون تاریخی پارسی مورد توجه بود. از جمله این افراد، مرحوم محیط طباطبایی بود. ایشان یکی از استادان زبان عربی بودند. اگر لغت عربی از ایشان سؤال می‌کردی، می‌گفت: در فلان کتاب، فلان صفحه و فلان سطر این کلمه به کار رفته است. بیشتر درسهای ما را ایشان تدریس می‌کرد که تخصص ادبی داشت. گذشته از قرائت متون تاریخی به عربی و به فارسی، بعضی از درسهای تاریخ ما را هم ایشان تدریس می‌کردند. بنابراین، تاریخ به طرف ادبیات بود و به ما هم مشته شده بود که تاریخ بخشی از ادبیات است. منظوم از ادبیات، ادبیات فارسی است. بنابراین، رشته‌ای به نام علوم انسانی مطرح نبود. شاید این یکی از موفقیتهاست که الآن می‌گوییم: تاریخ برای خودش یک علم و رشته جداست. آن زمان، تاریخ در واقع وابسته به ادبیات بود. الآن دانشجوی تاریخ با ادبیات (به معنای زبان و ادبیات فارسی) کاری ندارد.

● آقای دکتر، در حال حاضر اهل تاریخ فاصله‌شان با ادبیات زیاد شده است؛ همچنین با جغرافیا و جامعه‌شناسی. با توجه به این



در دوره متوسطه، دو دبیر تاریخ داشتیم که لیسانس دانشسرای عالی بودند و می‌شود گفت که بی‌علاقه‌ترین دبیرها، همین دو نفر بودند. کاری به این که مخاطب جذب صحبت‌هایشان می‌شود یا نه، نداشتند، می‌آمدند درسشان را می‌دادند و می‌رفتند.

زمان ما، زمان ارتباطات بین‌المللی است. برای نوجوانی که درس می‌خواند، کاملاً ضرورت دارد در کنار آموزش تاریخ ایران و شناخت تاریخ سرزمینمان، تاریخ عمومی هم مطالعه کند و به آن هم بپردازد.

تاریخ را داشت؛ یعنی تاریخ دوران قدیم، تاریخ هنر، باستانشناسی، مقاطع تاریخ قرون وسطی، عصر جدید، رنسانس و تاریخ معاصر. در حالی که این زمان در ایران دو تا گروه داشتیم که عمدتاً معطوف به تاریخ ایران بود و اگر به تاریخ جاهای دیگر می‌پرداختند، در حاشیه بود. در ترکیه، در هر بخشی استادان صاحب کرسی بودند. بعد دانشیارها و آسیستانهایی بودند که زیر دستشان کار می‌کردند و همین طور سلسله مراتب عیناً به شکل دانشگاههای آلمان وجود داشت. در کنار بخش تاریخ دانشگاه آنکارا، انجمن تاریخ ترک هم وجود داشت. آنجا، مؤسسه‌ای بود که ارتباط بین المللی داشت؛ یعنی شما هر وقت به انجمن تاریخ ترک می‌رفتید، یکی دو نفر مورخ، استاد و محقق تاریخ از خارج کشور آنجا بودند و سعی داشتند کسانی را که با تاریخ آنجا سروکار دارند، با یکدیگر ارتباط دهند. اسم دانشکده‌ای که من در آن درس خوانده‌ام، دانشکده زبان، تاریخ و جغرافیا بود. خود همان دانشکده ۴۰ رشته مختلف تحصیلی داشت. بخش زبان فارسی ۵ استاد مسلط به زبان فارسی داشت. زبانهای دیگر هم بودند؛ مانند: سانسکریت، زبان مجاری، یونانی قدیم و یونانی جدید. وقتی دانشجو در بخش تاریخ دوران قدیم درس می‌خواند، علاوه بر گروه تاریخ، مجبور بود با گروه زبان و ادبیات یونانی هم ارتباط داشته باشد و کُرسه‌ای (Course) را آنجا بگذراند. دقت بکنید که آن وقت ما در گروه تاریخ، حتی در دانشگاه تهران، فقط یک بخش تاریخ داشتیم؛ یک مقطع لیسانس و به طور استثنا در بعضی موارد، مقطع دکترا که آن هم عام و عمومی بود. آنها از نظر موقعیت درس تاریخ، یک استثنایی داشتند. وسعت کاری آنها شبیه دانشگاه هامبورگ و فرانکفورت بود. هنوز هم آثاری که در انجمن تاریخ ترک نشر می‌شود، در اروپا مورد توجه است و در کتابهایی که به انگلیسی یا به فرانسه نوشته می‌شوند به محصولات انجمن تاریخ ترک مرتباً ارجاع داده می‌شود.

در همان بخشی که من درس خواندم، هر استادی، زیردستانی داشت که جانشین خودش را تربیت می‌کرد. وقتی استادی بازنشسته می‌شد، بلافاصله پشت سری جای او را اشغال می‌کرد و این عیناً سبکی است که در دانشگاههای اروپا هم وجود دارد؛ یعنی هر استادی برای خودش آسیستانی تربیت می‌کند و به تدریج دانش خودش را منتقل می‌کند. به این ترتیب، دستاوردها، سلیقه‌ها و تجربیات همیشه در آن بخش می‌ماند و محفوظ است.

● کمی هم درباره مطالعات و تحقیقاتی که خودتان انجام داده‌اید، توضیح دهید.

○ کار اصلی و تحصیلات من روی تاریخ اروپا بوده است؛ اما کارم را بر حسب تصادف با تاریخ مغول شروع کردم. زمانی که من کارم را در دانشگاه شروع کردم، دانشگاه نیازمند به تدریس تاریخ مغول بود. بنابراین من مشغول تدریس تاریخ مغول شدم. در آن زمان نمی‌شد مسأله تخصص را مطرح کرد؛ چون می‌گفتند: اگر کسی بخواهد در

دانشگاه تدریس بکند، باید بتواند از پس هر تدریسی که به او داده می‌شود، بر بیاید. از جمله درس‌هایی که داشتم، تاریخ فرهنگ ایران بود. اما رشته تحصیلی من تاریخ اروپاست. البته در تاریخ مغول هم به عنوان درس جنبی کار کرده‌ام.

● آقای دکتر! درباره دوره‌های مطالعاتی که در خارج کشور داشته‌اید، توضیح دهید.

○ یک سال در دانشگاه تورنتوی کانادا فرصت مطالعاتی خود را گذرانده‌ام و همکار آقای پرفسور راجرسوری بودم؛ همان آقای که کتاب تاریخ صفویه‌اش به فارسی ترجمه شده است. دانشگاه تورنتو یک دانشگاه پیشرفته است و کتابخانه‌ای دارد به نام روبات (Robot Library). کانادایی‌ها همواره با آمریکایی‌ها رقابت دارند. آمریکایی‌ها هر کاری می‌کنند، کانادایی‌ها می‌خواهند روی دست آنها کار بکنند. مثلاً در شیکاگو، آمریکایی‌ها برجهایی ساختند که آن زمان بلندترین برجها بود. بعد کانادایی‌ها در تورنتو سعی کردند برجی بسازند که مرتفع‌تر از شیکاگو باشد. آمریکایی‌ها کتابخانه کنگره را دارند که یک مرجع بین المللی است. کانادایی‌ها هم آمده‌اند کتابخانه روبات را ساخته‌اند که رقیب کتابخانه کنگره است. این کتابخانه در وسط محوطه دانشگاه تورنتو قرار دارد. ساعات کار آن ۲۴ ساعته است، یعنی تعطیلی ندارد. کتابخانه به تمام معنا خودکار است. من یک کارت پلاستیکی داشتم با حروف برجسته. هر ساعتی اراده می‌کردم، به آن جا می‌رفتم. آنجا درهای الکترونیک دارد. نگاهیان هم ندارد. کارت را وقتی به دستگاه می‌دادی، درها باز می‌شدند و شما می‌توانستید به داخل بروید. بعد کارت از آن طرف به شما پس داده می‌شد و همه طبقات در اختیارتان قرار می‌گرفت. سیستم کتابخانه باز بود؛ یعنی کتابدار نداشت و شما می‌توانستید مستقیماً به هر بخشی که می‌خواهید، بروید. طبقه دوازدهم کتابهای خاورمیانه بود و سالنش اصلاً از درهایش گرفته تا قفسه‌هایش بنفش رنگ بودند. بنابراین، ما به هر جایی که به رنگ بنفش بود، برمی‌خوردیم، یعنی در منطقه‌ای مربوط به خاورمیانه بودیم. در این جا کتابهای فارسی، عربی، ترکی (و چقدر هم قدیمی) وجود داشت. در این جا کتابهایی بود که ممکن بود در بازار پیدا نشود.

● آقای دکتر، درباره کنفرانس‌هایی که شرکت کرده‌اید هم مطالبی بفرمایید.

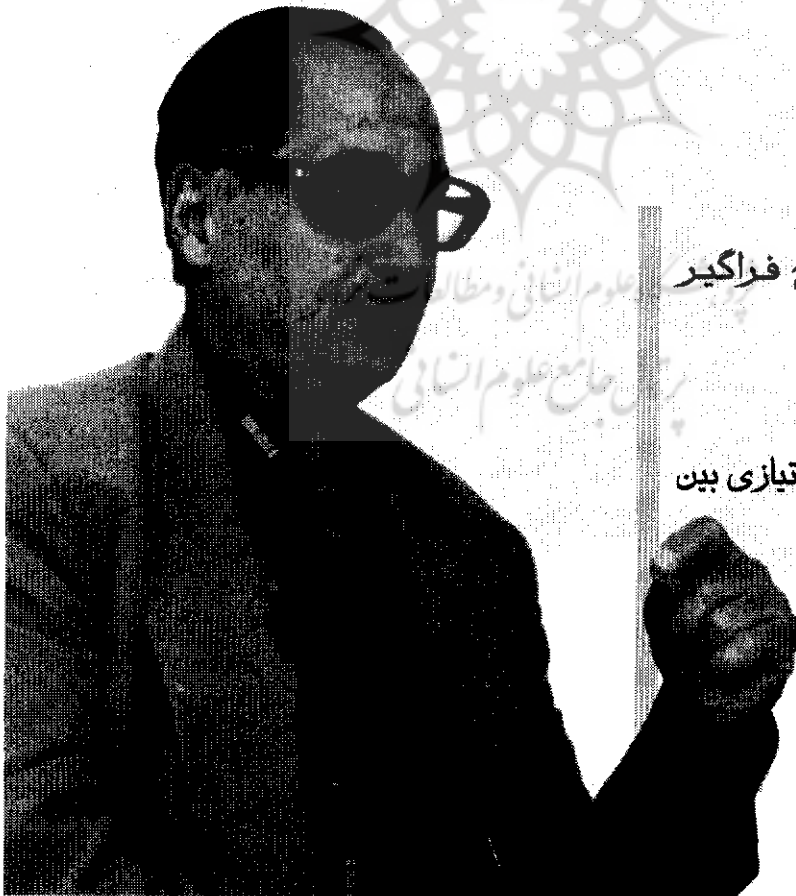
○ در کنفرانسهای مختلفی شرکت کرده‌ام؛ از آن جمله در سال ۱۹۷۶ در اتحادیه خاورشناسان امریکای شمالی شرکت کردم. در آن جا، همه افرادی که شما اسمشان را می‌شنوید، مثل لمبتون، پیتراوری و خیلی از استادان دانشگاههای انگلیس و کانادا حضور داشتند. در واقع آن جا یک مجمع بین المللی فوق العاده سنگین و بارور بود. در دو کنفرانس در اولان‌باتور هم شرکت کردم. مغولستان یک اتحادیه بین المللی مغول‌شناسی دارد که هر چهار سال یک بار تشکیل

تاریخ ایران از اینجا به آنجا رفت. می‌گویند مرحوم اقبال و نقی زاده طرحی داشتند که چون در اینجا به سرانجامی نرسید، سر از آنجا درآورد. درباره این که ماجرا چه بود و روند کار تألیف این کتاب، گزینش افراد و مقالات چگونه بود، اگر توضیحی بفرمایید، متشکر می‌شویم.

○ در دانشگاه کمبریج دو دانشکده برای مسائل تاریخ هست؛ دانشکده تاریخ و دانشکده "oriental" (شرق‌شناسی). در دانشکده "oriental" چند نفر از استادان بودند که الان بیشترشان بازنشسته شده‌اند. فقط یکی از آنها (پیترواری) هنوز هست. تصمیم این‌ها بر این اساس بود که یک سری تاریخ کامل درباره ایران به وسیله ایرانشناسان نوشته بشود. می‌دانید دانشگاه کمبریج تاریخ قرون وسطی دارد؛ تاریخ دوره رنسانس دارد؛ که این‌ها واقعاً قابل تکیه است. بهترین کتابی که برای قرون وسطای اروپا نوشته شده، قرون وسطای کمبریج است. خلاصه آن که دولت ایران مایل بود که در آن سطح و مایه یک دوره تاریخ ایران هم نوشته شود. دولتمردان ایران علاقه داشتند این کتاب در ایران و به انگلیسی نوشته بشود. گذشته از آن ما بخش فرهنگی سنتو را هم داشتیم. با پشتیبانی دولت و سنتو و کمک گرفتن از استادان ایرانشناس، این کار دنبال شد. منتها چون در آن تاریخ، زاهدی سفیر ایران در لندن شد، به آنجا رفت و بعد مقدماتش هم در

می‌شود. من عضو دائمی این اتحادیه هستم و تا به حال در سه تا از کنفرانس‌های آن شرکت کرده‌ام، دو تا در اولان‌باتور و بار آخر در دهلی نو بود. در این اتحادیه که بولتن هم دارد، همه مغول‌شناسان دنیا عضو هستند. متأسفانه به علت اینکه دو دوره متوالی نتوانستم حق عضویت را بپردازم، دو سال است که سهمیه بولتن من قطع شده است و از کارهایشان بی‌اطلاع هستم. این از مشکلات ماست. یک عضوی که در سه تا کنگره شرکت کرده، مقاله داده و مقاله‌اش هم چاپ شده، متأسفانه ارتباطش قطع شده است. برای یکی از گردهمایی‌هاشان آقای دکتر شعبانی و خانم دکتر بیانی و بنده را دعوت کردند. آنها نتوانستند بیایند، ولی من رفتم. موضوع گردهمایی هم مربوط به تاریخ سری مغولان بود. من ترجمه خانم دکتر بیانی را بردم و اینها خیلی تعجب کردند. البته آنچه خانم بیانی ترجمه کرده‌اند، بخشی از کتاب «تاریخ سری» است. این بخش از چاپ‌های قدیمی این اثر است. متن کامل این کتاب به روسی و به انگلیسی چاپ شده است.

● آقای دکتر! اشاره‌ای کردید به دانشگاه کمبریج که در آنجا حضور داشتید. می‌دانید درباره مجموعه تاریخ ایران کمبریج بحث‌های مختلفی هست. این که: چگونه شکل گرفت؟ روند کارش چگونه بود؟ افراد و مقالات چگونه گزینش شدند؟ گفته شده طرح اولیه یک دوره



ما باید یک انجمن تاریخ فراگیر داشته باشیم

در آنجا (کشورهای پیشرفته)، امتیازی بین رشته‌ها وجود ندارد. یکی تاریخ می‌خواند، یکی رشته فنی می‌خواند و یکی رشته طب می‌خواند. دانشجو، دانشجو است. رشته‌ها هم، رشته‌های تحصیلی هستند



آنجا فراهم شد. به این ترتیب، این پروژه از ایران به آنجا برده شد. از جاهای دیگر هم اساتیدی مقاله می‌دادند، پشتیبانی می‌شدند و اصلاً دعوت می‌شدند و رفت و آمد بود. آنجا یک بنیاد مسؤل انتشار این کتاب بود. حتی بودجه‌اش طوری تأمین شد که بعد از انقلاب هم وقفه ایجاد نکرد. جلد‌های بعد، بعد از انقلاب چاپ شد. البته انتقاداتی به این کار، مثل هر کتابی وجود دارد؛ تاریخ کمبریج هم از این امر مستثنی نیست. من معتقدم که در کنار انتقاد باید کارایی و محاسن را هم گفت. همین موضوع برای کتابهای شما هم مصداق دارد؛ یعنی اگر نقد می‌شود به معنای نفی کل نیست؛ چون یک بنیاد است؛ ولو کم و کاستیهایی داشته باشد. گفته‌اند: «تا مرد سخن نگفته باشد، عیب و هنرش نهفته باشد.» متأسفانه در جامعه‌ی امروزی انتقاد را به معنای کوبیدن تلقی می‌کنند. در حالیکه من چنین تلقی‌ای ندارم. در مورد تاریخ کمبریج هم همینطور است. برای مثال، همان قسمتی که درباره‌ی دوره‌ی مغول نوشته شده است، کم و کاستیهایی دارد؛ اما امتیازاتی هم دارد. یک نکته درباره‌ی این کتاب این است که ترجمه‌ها متأسفانه منسجم، یکدست و بعضاً دقیق نیستند. امیدواریم که به قانون حفاظت از حقوق مؤلف و مصنف واقعاً عمل بشود و وقتی یک جلد کمبریج ترجمه می‌شود، کامل و یکدست ترجمه شود.

● آقای دکتر، جنبه‌ی ضرورت پرداختن به تاریخ عمومی، از جمله تاریخ اروپا در مدارس و برای دانش‌آموزان را از چه جهت مفید می‌دانید؟

○ من اطلاعات غیر از تاریخ ایران را حتماً ضروری می‌دانم. در تاریخ این طوری نیست که بشود برایش مرزی قایل شد؛ بخصوص که مسأله روابط مطرح است. از باستانی‌ترین دوره‌ها تا عصر حاضر روابط خارجی داشته‌ایم. اینها بر ذهن دانش‌آموزان و نوجوانان و جوانان اثرگذار است، بخصوص باید متوجه این باشند که ما در دنیا تافته جدا بافته نیستیم. دیگرانی هم هستند. آنها هم برای خودشان تاریخ دارند، قلمرو دارند، افکار دارند، اندیشه دارند و ما ناگزیر به برقراری ارتباط با آنها هستیم و در این ارتباط ناچاریم آنها را بشناسیم. یکی از راههای شناخت، مطالعه تاریخ آنهاست. اگر بخواهیم رابطه منطقی داشته باشیم، باید آنها را بشناسیم و بدانیم اینها چگونه زندگی کردند، افکارشان چگونه بوده است و چگونه اداره شده‌اند. زمان ما، زمان ارتباطات بین‌المللی است. برای نوجوانی که درس می‌خواند، کاملاً ضرورت دارد در کنار آموزش تاریخ ایران و شناخت تاریخ سرزمینمان، تاریخ عمومی هم مطالعه کند و به آن هم بپردازد.

● با توجه به دیدگاه‌های مختلفی که در کار تاریخ هستند، یعنی توجه به تاریخ از ابعاد سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی و... به نظر شما، باید از کدام زاویه وارد آموزش بشویم؟

اینها مقوله‌های متفاوتی هستند. من معتقدم جاذبه‌های تاریخ عمومی را باید ارائه دهیم تا ذهن دانش‌آموز جذب درک تاریخ عمومی بشود و در این مورد معتقدم، یک کلیاتی از تاریخ اعم از تاریخ

سیاسی، تاریخ اجتماعی و حتی تاریخ هنر باید باشد؛ یعنی مطلبی عام از کل تاریخ باشد. کما اینکه در مورد تاریخ ایران هم بر این اصل اعتقاد دارم. برای اینکه درس تاریخ جذاب باشد، باید مجموعه‌ای از تمام دستاوردها و در واقع سرگذشت بشر را به دانش‌آموز ارائه دهیم. سابق بر این، یکی از مشکلات تاریخ این بود که فقط ما به تاریخ سیاسی می‌پرداختیم. حکمرانان چه کسانی بودند؟ کدام سال به اقتدار رسیدند؟ کدام سال از اریکه قدرت پایین آمدند؟ چند سال حکومت کردند؟ اسامی وزرایشان که بود؟ با چه کسانی سر و کار داشتند و از این قبیل. توجه دارید که این کار، خسته‌کننده است؛ اما جنبه‌های همگانی مناسب‌تر است؛ مانند: مردم چگونه می‌زیستند؟ چه دستاوردهایی داشتند؟ هنرمندانشان چه کسانی بودند؟ کدام هنر بارور شد؟ آیا مردم از این هنر برخوردار بودند یا نه؟ البته این صحبتی که من کردم، کمی سنگین و سطحش خیلی بالا است. می‌توانیم مجموعه‌ای از عناوین مختلف و جذاب را ارائه کنیم.

● با توجه به تجربیاتی که جنابعالی ضمن سفر به کشورهای پیشرفته کسب کرده‌اید و همچنین مطالعاتی که داشته‌اید، به اجمال و در مقایسه بفرمایید، در ارتباط با جایگاه رشته و درس تاریخ در ایران با کشورهای پیشرفته و نیز اینکه اگر بخواهیم به آن سطح برسیم باید چه کار کنیم؟

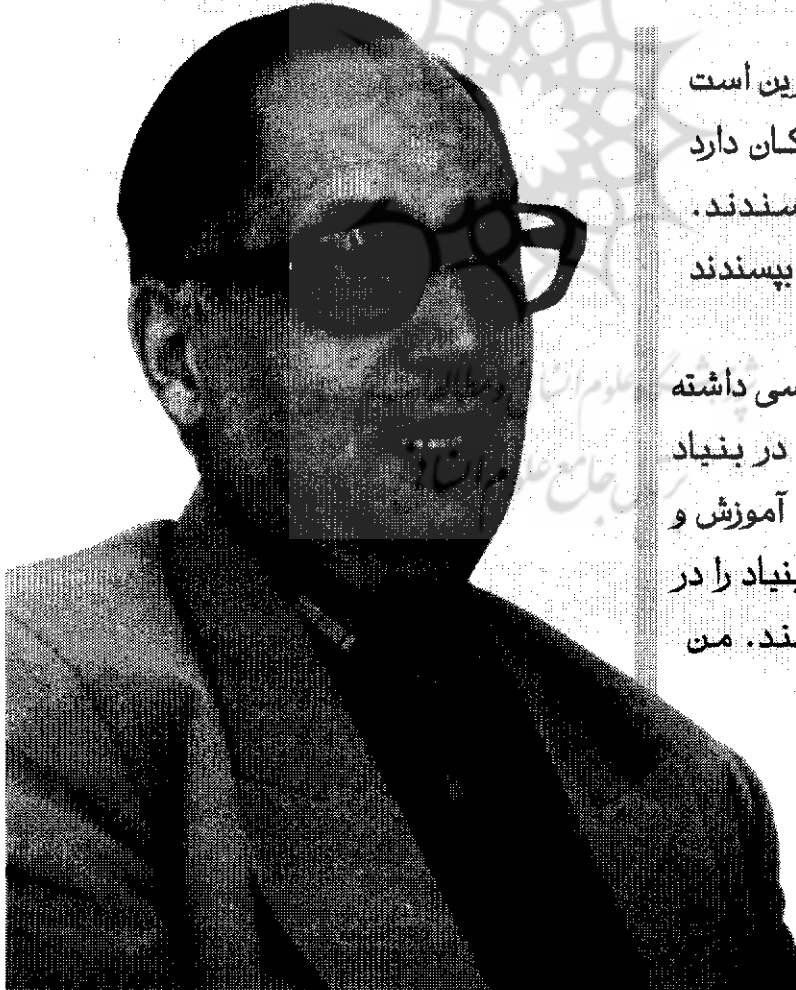
○ مشکل از اساس است. در این کشورها هیچ تفاوتی بین رشته‌ها وجود ندارد. یعنی در دانشگاه هیچ فرقی بین دانشجوی یک رشته با رشته دیگر وجود ندارد و این که بگوییم مثلاً فلان رشته اشرف است و تاریخ وامانده‌ترین رشته‌هاست، اشتباه است. علتش هم این است که دانشجویان روی میل و علاقه می‌آیند و در آنجا، امتیازی بین رشته‌ها وجود ندارد. یکی تاریخ می‌خواند، یکی رشته فنی می‌خواند و یکی رشته طب می‌خواند. دانشجو، دانشجو است. رشته‌ها هم، رشته‌های تحصیلی هستند. این مطلب برای همه‌جا افتاده است. این است که دانشجو هم وقتی می‌گوید که من دانشجوی فلان دانشگاه هستم، از او سؤال نمی‌کنند که دانشجوی چه رشته‌ای هستی؟ مگر اینکه بخواهند تخصصی با او صحبت بکنند؛ و الا دانشجو، دانشجو است؛ امتیازات هم یکسان است و هیچ تفاوتی بین استادان رشته‌ها وجود ندارد. این است که دانشجوی تاریخ هم هیچ احساس حقارت یا اینکه درجه پایین‌تر است، نمی‌کند. همان مزایایی که فرض بکنید برای یک رشته مطرح وجود دارد، برای اینها هم هست. این منزلت و مقام از اینجاست که تولید به اندازه مصرف است. اینها اضافه تولید در این رشته‌ها ندارند. همین امروز در ایران تقریباً ۵۰۰۰ نفر لیسانس تاریخ داریم. یا به عبارت دیگر، ۵۰۰۰ کارشناس تاریخ داریم که دیر تاریخ هستند. چند هزار نفر هم تحصیل کرده بیکار تاریخ داریم! در این کشورها این مراکز که صحبت از آنها شد، ۴۰ نفر دانشجو ندارند. کل دانشجویان بخش اورینتال (oriental) کمبریج ۶۰ نفر نمی‌شود. کل دانشجویانی که در آن جا رشته تاریخ می‌خوانند، ۴ و ۵ نفر است که دیگر به فکر نان شب نیستند و با علاقه مندی

یادم هست در دانشگاه اصفهان دو رشته تاریخ داشتیم. رشته تاریخ در دانشکده ادبیات و علوم انسانی و رشته تاریخ در دانشکده علوم تربیتی. هر سال آموزش و پرورش به ما اعلام نیاز می‌کرد. که: «آقا، من در استان اصفهان و در مقطع آینده ۱۰ نفر معلم تاریخ لازم دارم.» این را ما در سهمیه کنکور منظور می‌کردیم. من یک دوره ۴ سال در دانشگاه اصفهان مدیر گروه شدم. از مدیر گروه سؤال می‌کردند: «آقا برای دانشکده علوم تربیتی چند نفر تاریخ می‌خواهید؟ آزاد چند نفر؟» ما هم آماری از آموزش و پرورش می‌خواستیم. متناسب با آن خواسته، پذیرش را تنظیم می‌کردیم. در اصفهان مثلاً آزاد ۲۰ نفر و ۵ نفر دبیری تاریخ می‌گرفتیم. راه چاره این است. این جوانان را به عنوان مشغول کردن، نبریم و کارشناسی بدهیم و بعد خوب مشغول هم کردیم؛ مبارک باشد. بعد هم بگویم که، حالا در کارشناسی ارشد برویشان باز است، فرمایید! بعد هم بگویند: «خوب، آقا این جوانی که اینجا نشسته است و کارشناسی ارشد دارد، چه طور می‌توانم دوره دکترا را به روی ایشان ببندم؟» فردا در دکترا را هم باز خواهیم کرد و نتیجه آن خواهد شد که یک‌دفعه می‌بینیم، بله! دکترای تاریخ دارد، ولی در تراموا اگن می‌راند. راه چاره این است. ظرفیتهایمان را ارزیابی

می‌خوانند. چون وقتی که فارغ التحصیل شدند، تعدادشان محدود است و جاهای مختلف بلافاصله دنبال آن‌ها هستند. چرا ما دانشجویانی را که برای ادامه تحصیل اعزام می‌کنیم، برنمی‌گردند؟ علتش این است که پس از فارغ التحصیل شدن، همانطور که گفتم اجازه نخواهند داد که سرگردان بشوند. آنجا هم اصلاً غصه شغل نیست. از همان مقطع کارشناسی وقتی فرد وارد مدار شد، پشتیبانی می‌شود و آینده‌اش هم روشن است. هم استاد تأمین است و هم دانشجو. آنها دغدغه خاطر و دلهره ندارند. ولی در این‌جا، هم من استاد دلهره دارم، هم شمای دانشجو دلهره دارید. آنجا فارغ التحصیل کم، بازار مستعد و همه چیز مهیاست. دلهره در کار نیست. این است که هم شأن و منزلت علمی دارند و هم زندگیشان تأمین است.

● به نظر شما، باید چکار بکنیم؟ برای رهایی از وضعیتی که گرفتارش هستیم، باید از کجا شروع کنیم؟

○ اولین قدم متناسب کردن ظرفیت (مخصوصاً در رشته‌های علوم انسانی) است. ببینید شما امسال (۱۳۸۰) در مقطع علوم انسانی اگر به جای ظرفیت ۴۰۰ نفر بیایید ۱۰ نفر بگیرید و بعد خواسته‌های آینده را هم در نظر بگیرید، در این صورت تعادل خواهد داشت. من



افکار و نظریات مثل جامی بلورین است که در هوا می‌چرخد و امکان دارد بعضی‌ها یک سمتش را نپسندند. بعضی‌ها یک سمتش را بیشتر نپسندند

اگر من به این متصدیان دسترسی داشته باشم، اصرار خواهم کرد که در بنیاد ایرانشناسی از دبیران با تجربه آموزش و پرورش استفاده بشود و این بنیاد را در چهارچوب محدودی قرار ندهند. من وظیفه‌ام را انجام خواهم داد

در منازعات بین‌المللی، منابع تاریخی، منابع مستدلی است